هو العلیم

محو گناه، پاک شدن عمل یا برداشتن حجاب آن؟

بقای واقعه و نقش نیت در تیرگی رفتار

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۸

- مجلس هفدهم

بیانات

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

و صلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

و على آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعين

وَ لَو خِفتُ تَعجيلَ العقوبَةِ لاجتَنَبتُهُ لا لِأنّکَ أهوَنُ النّاظِرينَ وَ أخَفُّ المُطَّلِعينَ.
اگر ترس از تعجیل عقوبت داشتم از گناه پرهیز می‌کردم و این عدم ترس من به‌خاطر کوتاهی در نظارت تو نیست و به‌خاطر اطلاعِ کم تو بر اعمال و رفتار ما نیست.

اصلاً در این مقام جای این حرف نیست که تو نظارت نداشته باشی و اطلاع نداشته باشی یا اطلاعت اطلاع ناقصی باشد. ﴿لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞ﴾ خدا را هیچ‌وقت خواب فرا نمی‌گیرد و چرت نمی‌زند. او همیشه حاضر و ناظر است؛ ﴿مَا يَكُونُ مِن نَّجۡوَىٰ ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمۡ﴾؛ «هر نجوایی که هست و هر سخن درگوشی که بین سه نفر هست او نفر چهارمشان است». او نسبت به انسان ﴿وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ﴾ است؛ از رگ گردن نزدیک‌تر است! رگ گردن آن رگی است که خون را به مغز می‌رساند، اگر آن نباشد و یک ثانیه قطع بشود خون به مغز نمی‌رسد

و انسان فوراً بیهوش می‌شود و روی زمین می‌افتد، او از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر است. پس این مسئلهٔ [عدم ترس من] از نظارت خدا نیست؛ عدم ترس من به این جهت نیست که خدا سرش به کارهای دیگر مشغول است و از رفتار و کردار ما اطلاعی ندارد و ما را به حال خود رها کرده است.

بَل لِأنّکَ یا رَبِّ خَیرُ السّاتِرینَ وَ أحکَمُ الحاکِمینَ وَ أکرَمُ الأکرَمینَ.
بلکه به این جهت است که تو در عین بالاترین مرتبهٔ از نظارت و بلندمرتبه‌ترین مرتبهٔ از اطلاع و آگاهی بهترین پوشاننده هستی، در مقام حسابرسی أحکَم هستی و از همهٔ حسابرس‌ها حکم تو و حسابرسی تو دقیق‌تر و واقع‌تر است و عین حقیقت است. در مقام کرامت بالاترین مرتبهٔ از کرامت و بزرگواری را نسبت به بندگانت داری.

این سه صفت باعث شده است که من نسبت به گناه، آن اهتمام و ترس لازم را نداشته باشم و آن تحفظ و مراقبه را نداشته باشم. این سه صفتی است که خدایا در تو سراغ دارم.

بدترین حال برای انسان

خدمت دوستان و رفقا عرض شد که پروردگار متعال ساتر است و می‌پوشاند ـ که مرتبهٔ اول از ستر به‌حساب می‌آید ـ و به عبارت و اصطلاح ما چشمش را می‌بندد و نسبت به کاری که بندگان انجام می‌دهند توجهی نمی‌کند، این یک مرتبه است. گفتیم که این مسئله یک رکن اساسی برای حرکت سالک و سیر او به‌سوی خداست و اگر این مسئلهٔ ستّاریت را نداشته

باشد قدم از قدم برنمی‌دارد؛ اگر هزار سال عمر نوح هم بکند و در تمام این هزار سال شب‌ها را تا به صبح بیدار و صبح‌ها را تا به شب در تعب و گرسنگی و تشنگی روزه به سر ببرد ولی این صفت را داشته باشد که مدام برود از کار مردم سر دربیاورد که این چه‌کار کرده و آن چه‌کار کرده و برایشان پرونده و دفترچه درست کند؛ فلانی در فلان وقت این حرف را زد تاریخش هم این است! حالا در آب‌نمک و پیاز داغ می‌گذاریم، وقتش که برسد ما این دفترچه را رو می‌کنیم! فلانی در فلان وقت این حرف را زد! فلانی این مسئله را گفت! همه را یکی‌یکی یادداشت کند که یک روزی این مطالب به‌دردش بخورد! این فرد همیشه در این مرتبه و در این افق همین‌طور راکد و متوقف می‌ماند و به اندازهٔ سر سوزنی بالا نمی‌رود! نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد، حج انجام می‌دهد و هر کاری می‌کند اما تکان نمی‌خورد و اصلاً از وقت خودش و موقع خودش تکان نمی‌خورد و حرکت نمی‌کند.

نیازمندی حرکت سالک به قانون و قوانین

چرا؟! چون اصلاً در یک موضعی است که این

مخالف با حرکت است. مثل اینکه یک ماشینی می‌خواهد جلو برود و مدام گاز می‌دهد اما از آن‌طرف آن را با طناب و زنجیر به یک ستون بسته‌اند لذا هرچه گاز می‌دهد نمی‌رود، اگر صد سال هم گاز بدهد فقط بنزینش تمام می‌شود اما کاری انجام نمی‌دهد و سر سوزنی جلو نمی‌رود! چون آن ستون و آن مانعی که الآن برای او هست، آن مانع درست در جهت خلاف قانون حرکت او قرار گرفته است. حرکت، قانون و قوانین می‌خواهد و راهکار می‌خواهد؛ اینکه وسیله باشد، خراب نباشد، راه مستعد باشد، موانع سرکار نباشد، هزارتا چیز است. الآن مهم‌ترین مسئله این است که یک مانعی در پشت سر است و نمی‌گذارد حرکت کند. این حالت یکی از بدترین حالاتی است که برای انسان پیدا می‌شود و انسان در همان مرتبه متوقف می‌ماند. عرض شد عمر نوح هم اگر بکند یک سانت حرکت نمی‌کند، هیچ! همان‌جا سر جایش ایستاده است. یک چیزهایی هست که آدم باید مراعات کند.

تأکید دائمی بزرگان روی بعضی از مسائل

مثل عیب‌پوشی

بزرگان همیشه روی بعضی از مسائل مثل عیب‌پوشی مردم تأکید داشتند. من از بزرگان خیلی در صحبت‌هایشان می‌شنیدم که سالک باید همیشه چشمش را ببندد، عیب‌پوشی داشته باشد و اصلاً نباید برود و اگر هم مطّلع شد اصلاً خودش را به آن راه بزند و اصلاً شتر دیدی ندیدی.

اهمیت برآوردن حاجت مؤمن

چندتا مسئله و چندتا قضیه هست که بزرگان خیلی تأکید می‌کردند؛ یکی برآوردن حاجت مؤمن است که خیلی روی آن تأکید می‌کردند. مرحوم آقا از مرحوم آقای انصاری ـ رضوان الله تعالی علیهما ـ سؤال کردند که بهترین عمل برای سرعت سیر انسان چیست؟! ایشان فرمودند که بعد از انجام واجبات و ترک محرمات دل مؤمن را به‌دست آوردن و قضای حاجت او را انجام دادن است. هیچ چیزی به این پایه نمی‌رسد!

شکستن و رنجاندن دل مؤمن موجب سد طریق سالک

در مقابل آن چیزی که می‌آید کمر انسان را

می‌شکند و راه انسان را می‌بندد و سد ایجاد می‌کند، این است که انسان بدون جهت دلی را از خود برنجاند! ـ حالا تکلیف، مسئلهٔ دیگر است ـ این شکستن دل مؤمن و رنجاندن یک دل، چیزی است که می‌آید قشنگ یک بتن وسط جاده می‌گذارد، هرچه حالا می‌خواهی گاز بده! جاده را کاملاً می‌بندد.

چندتا مسئله است؛ یکی از چیزهایی که خیلی تأکید می‌کردند و بنده هم در مجالست‌ها و صحبت‌هایی که با مرحوم والد داشتم و هم در آن جلساتی که با مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیهما ـ بودم وقتی که مواردی پیش می‌آمد دیدم روی این مسئله خیلی تأکید دارند که انسان نباید به کار دیگران سرک بکشد و ببیند این چه‌کار می‌کند و آن چه‌کار می‌کند! می‌گفتند که اصلاً خود همین فی‌نفسه یک عمل شیطانی است. حالا کاری به عقبات و تبعات و مسائل دیگر نداریم که چه تبعاتی دارد و چه مسائل و چه قضایایی بعداً ممکن است پیدا شود و چه مفاسدی ممکن است به‌دنبال این

قضیه داشته باشد.

وقتی شما دارید می‌روید یک‌دفعه نگاه می‌کنید می‌بینید که یک رفیقتان آن کنار ایستاده است و منتظر کسی است. موتور را نگه می‌دارید تا ببینید منتظر کیست؟! می‌گویید که یک مقدار نگه دارم ببینم چه کسی می‌آید و او منتظر کیست؟! چه‌کار داری؟! به تو چه ربطی دارد؟! منتظر هر کسی هست. هیچ نیازی هم نیست، مسئله‌ای هم نیست، احتیاجی هم نیست که بخواهد کمکی داشته باشد. یک وقت یک مسئله‌ای هست، آدم می‌گوید که نیاز است و مشکلی پیش آمده است، آن مطلبی است. ولی نه، او منتظر کیست اینجا ایستاده است؟! آخر اینجا جای ایستادن است؟! بله اینجا ایستاده است! نه اصلاً اینجا هیچ جهتی نیست. بایستیم سر دربیاوریم! هست‌ها! این‌طوری هستند، خیلی‌ها این‌طوری هستند. این چیست؟!

نفس این عمل شیطانی است، شیطان! او بعد بایستد مطّلع بشود. حالا او فرض کنید منتظر یک رفیقش است، شخصی است نمی‌خواهد کسی او را ببیند و اینکه شما مطّلع می‌شوید بر خلاف نیّت

اوست و بر خلاف هدفی است که او دارد و و و...

مسائل دیگری که در این زمینه هست در هرجا و در هر نقطه! لذا بزرگان می‌فرمودند که خود این عمل یک عمل شیطانی است.

اعمال مانع آزادی نفس

این عمل جلو را می‌گیرد و نمی‌گذارد نفس آزاد بشود؛ چون وقتی نفس می‌خواهد به‌سمت خدا حرکت کند یعنی می‌خواهد به‌سمت تجرد برود، به‌سمت تجرد یعنی به‌سمت لاقیدی برود و قیدها را کنار بزند، اعتبارات را کنار بزند، اوهام را کنار بزند و وهم و خیال و اینها را کنار بزند، با آنها که نمی‌شود انسان سراغ خدا برود. خدا که اوهام ندارد، خدا که قید ندارد، خدا که تعیّن ندارد و در خدا که کثرت معنا ندارد. آنجا عالم، عالم اطلاق است، عالم عشق است، عالم محبت است، عالم رحمت است، عالم توحید است و عالم وحدت است. همه در آنجا یکی هستند، همه در آنجا به یک شکل هستند، همه در آنجا فانی هستند و در آن وجود بحت و بسیط و وجود بالصرافه و وجود اطلاقی [فانی هستند].

ما داریم با هزارتا قید به آنجا حرکت می‌کنیم. بابا اینکه فایده ندارد! با شهواتمان آنجا می‌رویم، با کثراتمان آنجا می‌رویم، با بخل آنجا می‌رویم و با کینه [آنجا می‌رویم]! وای وای! با کینه نسبت به این و کینه نسبت به آن آنجا می‌رویم، با کدورت نسبت به برادران ایمانی می‌رویم؛ معنا ندارد که یک سالک نسبت به یک برادر ایمانی دیگرش کدورت داشته باشد. چرا؟! وقتی انسان می‌خواهد با کدورت بگوید که الله اکبر، خدا می‌گوید که به! تو چطور پیش من میایی؟! بابا هزارتا فکر داری، هزارتا مشکل داری.

اگر شخصی به دیدن شما بیاید و از شما وقت بگیرد و در منزلتان بیاید و بیاید در کنارتان بنشیند و شما نگاه کنید ببینید او فکرش یک جای دیگر است، به شما برنمی‌خورد؟! من دارم صحبت می‌کنم! آقا حالت چطور است؟! خوب هستی؟! برو صورتت را آب بزن، من دارم با تو حرف می‌زنم چرا مدام فکرت مشغول است؟! بابا می‌خواستی وقت نگیری! یک وقتی می‌آمدی که فکرت خالی و خلاص باشد و مشکل نداشته باشی!

یااینکه فرض کنید می‌آید اینجا موبایلش را آن کنار می‌گذارد و می‌پرسد که آقا نسبت به این مسئله نظر شما چیست؟! آدم شروع می‌کند صحبت کردن، یک‌دفعه این موبایل شروع به صدا درآوردن می‌کند! می‌گوید که آقا ببخشید با اجازه‌تان! موبایل را بیرون می‌آورد! کوفت و با اجازه‌تان! موبایل را برای چه گذاشته‌ای؟! این توهین است، توهین به شخصی است که شما می‌روید در کنارش می‌نشینید. الآن در هر بقالی و چقالی که می‌روند موبایل را می‌گیرند، آن‌وقت فرض کنید حالا آدم خدمت یک بزرگ بیاید، بعد هم بگذارد موبایل زنگ بزند و بگوید که آقا ببخشید با اجازه‌تان این تلفن لازم است! خیلی خب چشم. آدم هرچه که گفته است یادش می‌رود که هیچ، یک مقدار دوباره یک استارت می‌زند و دوباره راه می‌افتد، دوباره زنگ می‌زند و می‌گوید که آقا ببخشید ببخشید! بلند شو برو ببینیم بابا! چه چیزی را ببخشید؟! این چه رسمی است؟! این اهانت و توهین است و این خلاف فرهنگ است و خلاف ادب است که انسان بیاید این کار را بکند.

ما همهٔ این چیزها را یادمان رفته است و اصلاً مسائل عوض شده و فرق کرده است، ذهنیات عوض شده است. به شخص برمی‌خورد، می‌گوید که تو زنگ زدی از من وقت گرفتی و من برای تو وقت گذاشتم و کارهای دیگرم را لغو کردم که به کار تو برسم حالا آمدی اینجا صحبت می‌کنی و مدام موبایلت زنگ می‌خورد؟! به آدم برمی‌خورد.

حالا آدم می‌خواهد به‌سمت خدا برود و بگوید که الله اکبر و نماز بخواند در دلش نسبت به رفیقش کدورت دارد، به خدا برنمی‌خورد؟! می‌گوید که تو که آمدی به‌طرف من چرا با دل صاف نیامدی؟! با دلی آمدی که در آن کدورت بندهٔ من است. تو هم بندهٔ من هستی بسیارخوب، او هم بندهٔ من است و او هم به من توجه دارد. حالا فرض کنید یک مطلب و قضیه‌ای بین شما اتفاق افتاده [است]، دیگر چرا کشش می‌دهید؟! تمامش کنید، آقا همدیگر را هم ببوسید و خداحافظ شما. کش‌دادن و اینها همه گیر است.

نمازهای متفاوت

می‌گوییم که الله اکبر، آن الله اکبری که باید بیاید

و نفس را ببرّد و رد شود و از کثرات عبور بدهد این آن الله اکبر نیست. بله یک الله اکبری است، یک الحمدی است، یک سبحان ربی العظیم و سبحان ربی الأعلی است و این رفع تکلیف ظاهر را می‌کند و نماز، قضا ندارد ولی در همین حد است! ولی آدم یک نمازی بخواند که فقط قضا نداشته باشد؟! هیچ کار دیگر از آن نماز برنمی‌آید؟! از این سقف بالاتر نرود. یا یک نمازی بخواند که اصلاً صحبت قضا نیست بلکه وصل بشود؛ وصل به او بشود، کدام بهتر است؟! کدام انسان را می‌برد؟! کدام انسان را عبور می‌دهد و حرکت می‌دهد؟!

شرح حدیث «أنفاسُکم فیهِ تَسبیحٌ و نَومُکم فیهِ عِبادَة»

همین‌طور سایر اعمال؛ روزه و عبادات و حتی نفس همین بودن، نفس همین بودن؛ در ماه مبارک رمضان مگر نداریم که فرمودند: **«انفاسُکم فیهِ تَسبیحٌ و نَومُکم فیهِ عِبادَة»**[1] ـ این کلام رسول خدا است! ـ «**أنفاسُکم فیه**»؛ یعنی أنفاسُکم فی شهر

[1] . وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۱۳؛ انوار ملکوت، ج ۱، ص ۳۲.

رمضان تسبیحٌ؛ یعنی ماه رمضان و شهر رمضان یک ماهی است که وقتی در او واقع شدید بخواهید نخواهید دارید راه می‌روید و دارید جلو می‌روید. در یک هم‌چنین فضایی، حالا لازم نیست نماز بخوانید، نه! «**أنفاسُکم**» یعنی نفس که می‌کشید؛ نفستان که دیگر ذکر ندارد!

تعریف عبادت

«**نَومُکم فیهِ عِبادَة**»؛ شما فکر می‌کنید عبادت فقط دولا و راست شدن است؟! عبادت فقط نشستن و ذکر گفتن یا در سجده اوراد و اذکار گفتن است؟! نه، عبادت آن عملی است که انسان را از کثرات خارج و به عالم وحدت و تجرد وارد می‌کند، آن را عبادت می‌گویند حالا هرچه می‌خواهد باشد؛ درس خواندن باشد عبادت است! کمک به زیردست باشد عبادت است! کمک به والدین باشد عبادت است! هرچه می‌خواهد باشد. رضایت ذوی‌الحقوق باشد عبادت است! اصلاح ذات البین باشد عبادت است! اینها همه‌اش عبادت است حتی بالاتر از همین مسائل و چیزهای دیگری که ما آنها را عبادت فرض می‌کنیم، خیلی بالاتر است.

حضرت می‌فرماید که **«أنفاسکم فیه تسبیح»**؛ یعنی در این ماه نفسی که می‌کشید انگار آن نفس، تسبیح خداست. این در چه شرایطی است؟! در شرایطی است که این روزه در شما این تأثیر را گذاشته و شما را از عالم کثرت خارج کرده و در فضای خودش وارد کرده است. در ماه رمضان این‌طور نیست؟! شما در این ماه رمضان احساس سبکی نمی‌کردید و با ماه‌های دیگر فرق نمی‌گذاشتید؟! ـ تمام شد دیگر، ماه رمضان تمام شد! ـ خوشا به حال آنهایی که توفیق داشتند و توانستند استفادهٔ واقعی کنند، ما که توفیقی نداشتیم و محروم بودیم. تا خدا چه بخواهد، حسرت این ماه گذشت و عدم توفیق همین‌طور بر ما ماند. این ماه، ماهی است که روزه انسان را در عالم خودش می‌برد و در فضای خودش می‌برد و وقتی در آن فضا برد انفاس تسبیح می‌شود.

این وضعیت، وضعیتی است که باید نسبت به او اهتمام اکید داشت و از مسائلی است که بزرگان روی آن بیش از سایر امور تکیه داشتند؛ مسئلهٔ چشم‌پوشی

و عدم سرکشی نسبت به کارها و نسبت به مسائل دیگران. انسان باید به کار خودش مشغول باشد مگر اینکه صدایش کنند که آقا بیا برای فلان کار از تو کمک بگیریم وگرنه چه‌کار داری ببینی آنجا چه خبر است، اینجا چه خبر است؟! پی کار خودت باش.

خدای متعال ماحی السیئات

مسئلهٔ دومی که نسبت به مقام ستّاریت پروردگار خدمت دوستان عرض شد این بود که خدای متعال ماحی السیئات است؛ سیئات را محو می‌کند. این یک پرده بالاتر است. این‌هم ستّاریت است ولی یک ستّاریت عمیق‌تر که نه‌تنها خدا چشم‌پوشی می‌کند، ملائکه خودش را هم می‌گوید که تو هم چشمت را ببند! البته نسبت به این مسئله روایاتی داریم.[1] بلکه خدای متعال می‌آید سیّئهٔ بندهٔ مؤمنش را محو می‌کند؛ یعنی این سیّئه‌ای انجام نداده است.

پس این کاری که کرده چه [می‌شود]؟! آن کاری که کرده است محو نمی‌شود؛ چون کاری که انجام شده، شده است و آنچه که در عالم وجود اتفاق بیفتد

---

[1] . جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۸۰.

دیگر عدم از او منسلخ خواهد شد. امشب شب شنبه ما که در اینجا هستیم این شب شنبه یک وجودی در این عالم برای خودش دارد و یک حصه‌ای دارد و یک حقیقتی دارد که این را ما الآن حس می‌کنیم و حضور خودمان را در این فضا حس می‌کنیم و رفقا حضور خودشان را و کسی که کنار دستشان نشسته را حس می‌کنند. صحبت‌هایی که می‌شود، این صحبت‌ها همه یک وجود خاص و وجود متعیّنی پیدا می‌کند که این صحبت‌ها با صحبت‌های دیشب فرق می‌کند و اگر توفیق پیدا کردیم برای فردا شب، با فردا شب هم فرق می‌کند. یک حصهٔ خاصی در عالم وجود برای این مجلس در این تاریخ و در این فضا خداوند قرار داده است که این هیچ‌وقت ازبین نمی‌رود. عین نوار یا این وسایل که ضبط می‌کنند چطور می‌ماند؟! خود این فضا، خود این‌هم می‌ماند و وجودش هست. لذا کسانی که به‌واسطهٔ بازشدن چشم باطن در عالم مکاشفه یا در عالم رؤیا ـ هرکدام ـ اطلاع پیدا می‌کنند به‌خاطر همین وجود است. والاّ چطور ممکن است انسان نسبت به یک امر عدمی

اطلاع پیدا کند؟! خدا هم نمی‌تواند اطلاع پیدا کند چه برسد به بندگان خدا! عدم یعنی نبود و عدم یعنی عدم هستی، عدم یعنی لا وجود.

افرادی که خواب می‌بینند هفتهٔ دیگر فلان مسئله اتفاق می‌افتد و عین همان قضیه اتفاق می‌افتد، از کجا اطلاع پیدا می‌کنند؟! باید یک چیزی باشد که اطلاع پیدا کنند. آن چیست؟! آن حقیقت مثالی است که به‌واسطهٔ بازشدن چشم باطن به یکی از طرق‌های مختلف یا مکاشفات ـ مکاشفات هم خودش یک اقسامی دارد ـ یا رؤیا [اتفاق می‌افتد]، رؤیاهای صادقه همین است.

مصادیق رویای صادقه

﴿إِنِّی رَأَیۡتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوۡکَبٗا وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ رَأَیۡتُهُمۡ لِی سَٰجِدِینَ﴾

حضرت یوسف در طفولیت هست و دارد آن زمانی را که به جوانی می‌رسد و سنی از او می‌گذرد و بعد پدر او با برادران و اینها می‌آیند و در کنار تخت او در آنجا می‌ایستند و [سجده] می‌کنند، همهٔ اینها را می‌بیند. از کجا می‌بیند؟! چیزی که نیست قابل رؤیت نیست، باید باشد.

این بودن برای ما محسوس نیست. برای چه کسانی محسوس است؟! برای آنهایی که آن چشم باطن به یکی از طرق برای آنها باز می‌شود، آنها می‌بینند، هم نسبت به آینده و هم نسبت به گذشته می‌بینند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در مدینه در منزل امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نشسته بودند. ـ داستانش معروف است ـ بعد یک‌دفعه می‌بینند پیغمبر غایب شدند و بعد از یک زمانی برمی‌گردند درحالی‌که گردوغبار بر چهره و بر اندام رسول خدا آشکار بود و با حالت [اضطراب] و التهاب می‌گویند که جبرائیل مرا الآن به کربلا برد و من تمام صحنهٔ کربلا را دیدم.[1] این قضیه چیست؟! پیغمبر از آنجا حرکت می‌کند، غیبت یعنی بدن پیغمبر به کربلا می‌رود، پیغمبر می‌توانست سر جایش بنشیند و همین قضیه را ببیند مثل شخصی که خواب می‌بیند. مثل امیرالمؤمنین که برای حضرت همین قضیه پیش آمد که از صفین برمی‌گشتند و از

---

[1] . سوره یوسف (۱۲) آیه ۴. افق وحی، ص ۳۲۴:
«[زمانی که یوسف به پدرش عرض کرد: ای پدر] من در خواب دیدم که یازده ستاره و نیز خورشید و ماه در برابرم به سجده افتادند.»

همان کربلا که عبور کردند برای حضرت چُرتی پیدا شد و حالت نعاسی بود بعد حضرت سرشان را بلند کردند و فرمودند: «**صبراً صبراً لک یا بنی**.» سؤال کردند حضرت فرمودند: «**هُنا مُناخُ رِکابٍ و مَصارعُ عُشّاقٍ شُهداءَ لا یسبِقهُم مَن کانَ قبلَهم و لا یلحقُهم مَن بعدَهم**»؛[1] اینجا محل فروافتادن و زمین‌افتادن عشاق و سر از پا ناشناختگانی است که اینها مانندشان نه قبل آمده و نه بعد مانندشان خواهد آمد.

این قضیه‌ای بوده است که برای حضرت در همان‌جا در حالت رؤیا پیدا می‌شود ولی برای پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم این‌طور نبود، علت این چیست؟! یک واقعیتی که هست؛ یعنی آن واقعیت در حضور فیزیکی پیغمبر در صحرای کربلا در وقتی که هنوز شصت سال مانده به آنجا برسد با انکشاف آن حقیقت مثالی در زمین کربلا برای پیغمبر شصت سال قبل پیدا می‌شود یعنی همان وجود در شصت سال قبل می‌آید و این زمان برداشته می‌شود. وقتی

---

[1] . بحارالأنوار، ج ٤٤، ص ٢٣٩؛ افق وحی، ص ١٣٨.

این زمان کنار می‌رود نفس آن وجود هست، دوباره آن زمان برمی‌گردد غائب می‌شود. پس خود آن حقیقت و خود آن وجود و خود آن تعیّن وجود دارد و امکان ندارد ازبین برود و اصلاً ازبین نمی‌رود. حال که این مسئله و امکان ازبین رفتنش نیست چطور خداوند می‌آید [سیّئات] را محو می‌کند؟! نمی‌شود که ازبین برود. آیا خدا می‌تواند این جلسه‌ای که امشب منعقد شده را محو کند؟! بله، از این به بعد را یک کاری انجام بدهد که فرض کنید کل اینها همه به نحو و شکل دیگری درآید. ولی آنکه تا الآن بوده آنکه دیگر هست، آنکه دیگر محو شدنی نیست.

این مسئله برمی‌گردد به این قضیه که آنچه که در عالم اتفاق می‌افتد آن آثار وجود پروردگار است و اثر وجودی خود آن اثر فی‌حدّنفسه ظلمانی نیست. آن نیّت و خواستی که موجب این تحقق اثر است موجب ظلمانی شدن یا موجب نورانی شدنش می‌شود.

بیان اوصاف مؤمنین در سورهٔ فرقان

در سورهٔ فرقان راجع به این مسئله و در اوصاف

مؤمنین آمده ﴿وَعِبَادُ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلَّذِينَ يَمۡشُونَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ هَوۡنٗا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلۡجَٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمٗا﴾ اوصافی را برای مؤمنین در سورۀ فرقان می‌شمارد تا به اینجا می‌آید که آنهایی که از خلاف پرهیز می‌کنند، آنهایی که از مسائل خلافی که در آیات می‌شمارد، از زور دوری می‌کنند و مسائل خلاف دیگر را کنار می‌گذارند. بعد آیه می‌فرماید: ﴿كُلُّ ذَٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُۥ عِندَ رَبِّكَ مَكۡرُوهٗا﴾ این اعمالی را که ما گفتیم، این رفتاری را که مؤمنین پرهیز می‌کنند، خود آن سیئه و کدورتش را خداوند نمی‌پسندد، نه خود نفس عمل. نفس عمل یک عملی است که انسان انجام می‌دهد، این عمل با عمل دیگری که عبادت است از نظر ظاهر ممکن است تفاوت هم نکند، هیچ تفاوت نمی‌کند. غذا، غذا است، یک وقتی شما این غذا را می‌خورید به‌عنوان اینکه این غذا غصب است، این غذا حرام است. یک وقتی همین غذا را می‌خورید صاحب‌خانه اجازه داده است که آقا بخورید، این غذا را می‌خورید و اشکالی هم ندارد و مستحب و خوب است. یکی است، یک ظرف برنج است و یک خوردن است ولی در یک

صورت این حرام می‌شود و موجب کدورت و موجب سخط الهی است و در صورت دیگر موجب رضای الهی است.

وقتی شخصی وارد مجلس می‌شود یک وقتی شما برای او تعظیم می‌کنید چون قابل تعظیم است؛ فرض کنید پدرتان است، مادرتان است، شخص بزرگ است، استادتان است، معلم است، ذوی‌الحقوق و امثال‌ذلک یا مرد بزرگی است علیٰ‌کلّ‌حال برای او احترامی قائل می‌شوید، این مستحب است و خوب است و خیلی کار خوبی است. یک وقتی یکی می‌آید به‌عنوان مسخره و سخریه بلند می‌شوید و می‌خواهید سرکارش بگذارید، این خلاف می‌شود. یک بلند شدن است، بلند شدن یکی است ولی یک جا می‌بینید همین بلند شدن موجب رضای پروردگار است و [جای دیگر نیست]. لذا از این نقطه‌نظر خود نفس عمل محو نمی‌شود، سر جایش هست.

پس اینکه خداوند می‌آید محو می‌کند عمل را محو نمی‌کند، آن کدورت، سیّئه و ظلمتی که باعث

شده است بین انسان و پروردگار فاصله بیفتد و حجابی قرار بگیرد آن حجاب را کنار می‌زند. درست شد؟! آن حجاب کنار می‌رود نه‌اینکه خود عمل محو شود، خود عمل محو شدنی نیست. بله، پروردگار یک پله از این‌هم جلوتر می‌آید. می‌گویم که اینها همه مقام ستاریت است خدا همین است. واقعاً عجب خدایی داریم؛ یک وقتی گفتم که عجب خدای خوبی داریم! حالا اگر خدای ما می‌خواست یک صفات دیگر داشته باشد، یک اوصاف دیگر داشته باشد [چه می‌کردیم]؟!

علت عدم رغبت مردم به خدا و دین

الآن این دنیا که این حرف‌ها را می‌زنند و این مردم که اینها را می‌گویند، این تصورها و تصویرهای ناشایستی که از دین، خدا، پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و اینها در اذهان است از کجا آمده‌اند؟ چون ما خدا را بد نشان دادیم، خدا را آنچه که حضرت سجاد علیه‌السّلام دارد نشان می‌دهد نشان ندادیم، طور دیگری نشان دادیم. لذا می‌گویند که اگر خدا این است ما نخواستیم. حق هم دارند! خدایی که امام سجاد در دعای ابوحمزه دارد به ما

معرفی می‌کند این خدا را اگر بیاییم به مردم بگوییم، چه کسی است که بدش بیاید؟! چه کسی است بگوید که ما نخواستیم؟! چه کسی می‌گوید که ما دین را نخواستیم؟! چه کسی می‌گوید که اسلام را نخواستیم؟! چه کسی است که بیاید این‌طرف و آن‌طرف چیزهایی مختلف که نقل می‌کنند، از دین بیرون برود و به دین دیگر و از این مسائلی که کم‌وبیش به گوش می‌رسد روی بیاورد؟! متأسفانه همهٔ اینها ناشی از برداشت غلط، تصویر غلط، ارائهٔ سیمای ناموزون و ناهمگون پروردگار و عوالم ربوبی است با آن کیفیت.

خدای گزینشی و میلی

اگر خدا «**قاصِمُ الجَبارین**» است «**خَیرُ السّاتِرین**» هم هست، فقط یکی‌اش که نیست. اگر خدا قاهر است رئوف هم هست. اگر خدا «**مُبیرُ الظالِمین**» است از آن طرف رحمان و رحیم هم هست. گزینشی نیاییم خدا را نشان بدهیم و بر طبق امیال خودمان خدا را به مردم نشان بدهیم. آن می‌شود خدای میلی! پیغمبر میلی! شریعت میلی! نه

آن شریعت واقعی و نه آن دین واقعی و نه آن دین حقیقی.

واقعاً اگر همین افراد و همین جوان‌ها و همین مردم که دستشان از معارف کوتاه است و حقایق را آن‌طوری که باید نشناختند یک ساعت بیایند بنشینند این عبارت امام سجاد علیه‌السّلام را برایشان توضیح بدهید چه می‌گویند؟! واقعاً چه می‌گویند؟! می‌گویند که اگر خدا این است نوکرش هم هستیم و چاکرش هم هستیم و مخلصش هم هستیم. اگر این است که شما داری می‌گویی، خیلی خوب است. می‌گوییم که والله به خدا، به خود خدا قسم خدا این‌طوری است؛ خدا ساتر است نه‌تنها ساتر است بلکه می‌آید کارها و اعمالت را هم محو می‌کند که خودت هم به آن پی نبری. این‌قدر این خدای ما خوب است، این‌قدر این خدای ما عجیب است. واقعاً عجیب است، ـ چه‌کار کنم؟! خسته شدم! مدام می‌خواهم یک مطالبی را بگویم می‌بینم دیگر خسته هستم و خیال می‌کنم از خط قرمزی که تعیین کردند نباید رد شوم! ـ واقعاً عجیب است، حالا یک مقداری را انسان این‌طرف می‌فهمد ولی بقیهٔ مطالبش

را آن‌طرف می‌فهمد، می‌رود می‌بیند که چه دستگاهی است.

یکی از دوستان بود خدا حفظش کند شخص وارسته‌ای است و در قید حیات است، إن‌شاءالله خدا حفظشان کند. می‌گفت که من در یکی از این سفرهای خارج که برای یک مسئله و مأموریت رفته بودم، یکی از دوستانم گفت که فلانی شخصی از ایران به اینجا آمده و نصرانی شده و از اسلام بیرون آمده است، اگر می‌توانی بیا با او صحبت کن. می‌گفت که من به او گفتم که چه باعث شد که تو اسلام و دین را کنار گذاشتی و حالا نصرانیت را هم به‌عنوان خالی نبودن عریضه پذیرفتی؟! بعد شروع کرد از این‌طرف و از آن‌طرف گفتن، همین چیزهایی که همه کم‌وبیش اطلاع دارند که اصلاً نخواستیم بابا، این اسلام را نخواستیم، نمی‌خواهیم، چه‌کار کنیم نمی‌خواهیم. گفتم که من کاری به این چیزها ندارم، من می‌خواهم سراغ اصل خدا بروم. به اینکه این چه گفته و آن چه گفته و چطور برای تو ترسیم کردند کار ندارم. فقط یک جمله می‌گویم، در حدیث

قدسی که خود عبارت خدا است ـ چون آن که از ناحیهٔ پروردگار بر قلب رسول الله نازل شده یا به‌صورت وحی قرآنی است یا به‌صورت احادیث قدسی ـ می‌گوید:

لَو عَلِمَ المُدبِرونَ عَنّی، کَیفَ اشتیاقی بِهِم و شَوقی إلی رُؤیَتِهِم لَماتوا شَوقًا؛[1] اگر آن بندگانی که به من پشت می‌کنند و از حرکت به سوی من به عقب برمی‌گردند و پشت می‌کنند بدانند چقدر من به آنها اشتیاق دارم و چقدر شوق ملاقات آنها را دارم، از شدت شوق ذوب و آب می‌شوند! ولی اینها خبر ندارند.

می‌گفت که وقتی که من این را گفتم او سرش را پایین انداخت. گفت که جداً این حرف خدا است؟! گفتم که بله بابا این در مصادر ما هست. گفت که اگر خدا این است من برگشتم، خدایا غلط کردم و توبه کردم! برگشت و دوباره مسلمان شد. حالا اگر ما بودیم فوراً می‌گفتیم که ارتداد و اعدام! ـ ولی نه کار به آنجا نرسید که این بیچاره را بالا ببریم! ـ برگشت و توبه کرد. گفت که خدایا غلط کردیم. اگر تو این هستی مخلصت هستیم و نوکرت هستیم و چاکرت هستیم!

تو کجایی تا شوم من چاکرت *** چارقت دوزم کنم شانه سرت[1]

آن در حال وهوای خودش هست توجه می‌کنید؟!

خدایی که امام سجاد علیه‌السّلام دارد به ما

---

[1] . مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر دوم، ص ۱۴۸.

معرفی می‌کند ما این را به مردم معرفی نکرده‌ایم. لذا این مسائل پیدا شد! حالا باید به مکتب و به آموزه‌های اهل‌بیت علیهم‌السّلام برگردیم؛ به آنچه که از اهل‌بیت که آنها اهلِ بیت هستند برگردیم، بقیه خارج هستند. اهلِ بیت چه کسانی هستند؟ اینها هستند. شما که اهلِ بیت هستید، شما که وارد در منزل شدید، شما از مسائل منزل خبر دارید، شما از قضایا اطلاع دارید، شما باید برای ما بگویید. می‌گویند که ما داریم برای شما بیان می‌کنیم!

إن‌شاءالله امیدواریم خداوند در این ماه مبارک چشمان ما را باز و راه ما را مستقیم و طریق ما را طریق اولیای خودش و اهل‌بیت معصومین علیهم‌السّلام قرار بدهد.

اللهمَّ صلِّ علی محمّد و آل محمّد